

پیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

پرستندگان

بُتِ «الله»

همه کافرند!

برای مغز ما

مذهب خطرناکتر از

تومور سرطانی است

شماره ۵۳ - سال دهم - دیماه ۲۷۱۹ ایرانی

ژانویه ۲۰۱۱ مسیحی - ۱۳۸۹ تحمیلی عربی - ۲۵۶۹ شاهنشاهی

در مساجد و مراکز اسلامی، به جوانان ما چه می آموزند؟ ادب فارسی، نه - موسیقی ایرانی، نه - فوت و فن ورزش، نه - خواندن شاهنامه، نه - درس فلسفه، نه - تاریخ تمدن ایران، نه. پس در این ماتمکده‌ها به جوانان نازنین ما چه می آموزند؟ در این مراکز، قرآن است که به جوانان آموخته می شود. آری، قرآن، کتابی که هر برگش را دریایی خون دربر گرفته است، کتابی در تبلیغ برده داری، کنیز پروری، کُشتار، توهین، تحقیر، زن آزاری، وصفی از داستان وحشت آور جهنم، تعریفی از بهشت، جایی که دقیقاً مانند یک روسپی خانه میماند، سخنانی در همین ردیف. آیا انسان آگاه و فهمیده فرزند پاک خود را به چنین مراکز ناپاک و خطرناکی می فرستد؟ حتماً نه، مسجد جای بسیار کثیف و خطرناکی است. تا کنون یک انسان خوب و خردمند از این خراب شده بیرون نیامده است.

دکتر م.ع. مهرآسا

وداع من با آسمان

این دین به سختی بیمار است

حامد عبدالصمد پسر یک امام سنی در مصر است که از کودکی با تعالیم اسلام بزرگ شده و بیشتر قرآن را حفظ است در سن ۱۸ سالگی به عنوان یک اسلام‌بست دوآتشه که هر روز آمریکا و اسرائیل را ناسزا می گفت و لعنت می کرد برای تحصیل از مصر به آلمان آمد. این بچه مسلمان چشم و گوش بسته در آلمان توانست گام به گام از ایمان به دانش رو بیاورد، در حال حاضر او در مونیخ زندگی می کند و بجز عربی و آلمانی، به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و ژاپنی می خواند و می نویسد. اولین کتاب او «وداع من با آسمان» یک گزارش جالب در باره رهایی خود او از اسلام و الله است، کتاب دومش «زوال جهان اسلام» را مورد بررسی قرار میدهد.

حامد عبدالصمد نخستین مسلمانی نیست که خود را با اسلام درگیر می کند، سلمان رشدی، ابن وراق، نجلا کلک، سیران آتش به این موضوع پرداخته اند ولی هیچکدام مانند مانده در صفحه ۳

بررسی و تأملی در کتابهای موسوم به آسمانی!!

قرآن بخش ۲۳ دنباله سوره حج

این سوره در مدینه نوشته شده و شامل ۷۸ آیه است و با آنکه سوره، نام حج دارد، تنها ۴ آیه آن مربوط به مراسم حج است آن هم به گونه ای مبهم؛ و بقیه مطالب تهدید و تحکم و هراس انگیزی و وحشتزائی است. اصولاً بیشتر از سه چهارم قرآن همین وحشت آفرینی و ترس از عذاب آخرت و جهنم و مارهای غاشیه و گرزهای آهنینی است که بر سر مردم زده می شود که چرا رهبری و حکومت محمد را نپذیرفته اید!

نوشتن این سوره های مدنی از زمانی آغاز می شود که ۱۳ سال از ادعای نبوت حضرت گذشته و محمد دوران دهه پنجم عمرش را می گذراند پس باید پخته تر و آگاهتر به امور باشد و بکوشد جفنگ نگوید و طامات نباقد. اما بنگرید به آیاتی که برگزیده ام دریا باید مهمل به چه می گویند.

آیه ۱۵:

«مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ»
 من از حضرات مسلمان مؤمنی که از دین دفاع می‌کنند و انتقادهای را تحمل ندارند، می‌پرسم معنا و مفهوم این آیه را دریافته‌اید؟ آیا می‌دانید چه اندازه مفهوم سست و دور از خرد است. درست شبیه گفتار بچه‌ای که تازه زبان به تکلم گشوده است و یا شبیه سخن یک دیوانه که متوجه گفتارش نیست. بنگرید به بهترین ترجمه از آیت‌الله قمشه‌ای:

«آن کس که پندارد خدا هرگز او را یاری نخواهد کرد، پس طنابی به سقف آسمان درآویز و به گردن افکن. سپس طناب را بپُر. آن گاه بنگرد که آیا این حيله و كيد او، خشمش را از بين می‌برد؟»

مفسران می‌گویند این خطاب الله به محمد است؛ اما ای خواننده گرامی شما چیزی از این فرمایش الله دستگیرت شد؟ نه که فکر کنید مترجم از عهده برنیامده است! خیر چنین نیست او نهایت تلاش را کرده است که مطلب را بلکه برساند. مطلب عربی آیه همین است... افعال را در یک جمله بنگرید که گاه مخاطب است و گاه غایب؛ باید «درآویزد» باشد ولی «درآویز» است... می‌گوید «آنکس» یعنی ضمیر غایب؛ اما بعد می‌فرماید «درآویز» یعنی خطاب به مخاطب؛ و در جمله سوم باز ضمیر غایب «بنگرد» به کار می‌برد. آری این است کلامی که مصنفش ادعا دارد کسی مانند آن را نخواهد توانست بگوید و بیاورد. و به تحقیق درست گفته است. زیرا آدم خردمند و آگاه و ادیب، چنین درهم نمی‌بافد.

به گمان من کسانی که از فصاحت و بلاغت نوشتار قرآن سخن گفته‌اند و به آن اشاره می‌کنند، تنها برای مهم جلوه دادن قرآن مرتکب این دروغ می‌شوند. همین آیات قرآن به این صورت که می‌بینیم و این عددگذاری، نشان کامل از بی‌اطلاعی از فن نوشتن دارد. زیرا یک آیه در قرآن یا باید یک جمله باشد و یا یک پاراگراف با مفهوم کامل؛ وگرنه شماره گذاری برای آیه‌ها بی‌معنا و بی‌ارزش خواهد بود. وقتی ما از آیه شماره فلان سخن به میان می‌آوریم، این آیه دستکم باید یک جمله کامل بوده و دارای خواص جمله باشد. اگر بی‌هوا و بدون مقدمه موضوعی را شروع کنیم بی‌نتیجه و بدون آنکه فعل و فاعل و مسند و مسندالیه‌اش معین باشد خاتمه دهیم، چنین نوشته‌ای نه جمله است و نه پاراگراف؛ و پیش ارباب ادب و فضل، ناقص و غیرقابل اعتنا است. در قرآن ما به کرات با چنین موضوع‌هایی سر و کار داریم که نشان میدهد مصنف کتاب به آداب و قواعد نوشتن آگاهی ندارد؛ چه رسد به فصاحت و بلاغت! جدا از این بحث، آیات این سوره کمال خشونت و تندخویی الله مدینه را نسبت به آدمیان نشان میدهد و هیچ توصیفی غیر از این شایسته‌ی این آیات نیست دقت فرمائید:

آیات: «۱۹ - این دو گروه که در دین خدا باهم به جدال برخاستند، مخالف و دشمن یکدیگرند. و کافران را لباسی از آتش به قامت بریده‌اند و بر سر آنان آب سوزان! حمیم جهنم فرو ریزند ۲۰ - تا پوست بدنشان و آنچه درون آنهاست به آن آب سوزان گداخته شود. ۲۱ - و گرزگران و عمودهای آهنین بر سر آنها مهیا باشد ۲۲ - هرگاه

خواهند که از این عذاب خارج شوند، فرشتگان دوباره آنها را برمی‌گردانند تا باز عذاب آتش سوزان را بچشند» خوب و قشنگ لذت بردید از این همه عدل و منصفیت و رأفت؟ حیف بسیار دیر به صرافت افتادیم که کلام خدا را بررسی و ببینیم:

«تا پوست بدنشان و آنچه درون آنهاست به آن آب سوزان گداخته شود» و گرزگران و عمودهای آهنین بر سر آنها مهیا باشد... و اگر خواستند از این جهنم بگریزند، دوباره آنان را برمی‌گردانند...» به حقیقت جف‌القلم! می‌بینید که قرآن دستگاه الله را درست به مانند دربار پادشاهان و حکام تصویر می‌کند که اگر زندانی گریخت، او را می‌گیرند و به محل عذاب و شکنجه برمی‌گردانند!

اکنون نظری بیندازید به آیه ۲۳:

«انان که ایمان به خدا آوردند و نیکوکار شدند، البته خدا همه را در بهشت هائی داخل گرداند که زیر درختانش نه‌ها جاریست و در آنجا طلا و مروارید بردست زیور بندند و تن به جامه حریر بیارایند»

نخست اینکه باز هم الله فراموش فرموده است که قبلاً بارها گفته یک بهشت دارد و همان است که آدم و حوا از آن بیرون انداخته شدند؛ باز هم می‌گوید جنات، یعنی بهشت‌ها. دوم دریابیم رشوه‌ای را که الله مدینه به مسلمانان، یعنی کسانی که به سلطنت محمد ایمان آورند؛ می‌دهد. آنان مروارید و لباس حریر دریافت خواهند کرد. همان لباس‌هایی که برتن ابوسفیان و دیگر ثروتمندان و محتشمان حجاز بوده است؛ و فقرا به آن دسترس ندارند؛ و محمد وعده‌اش را در موهومات میدهد. در ضمن قابل توجه آن آخوندهای کراواتی که چون معاد جسمانی را آنان نیز مسخره میدانند، می‌فرمایند:

منظور از معاد، زنده شدن جسمانی نیست و روحانی است. اگر چنین است، پس لباس حریر و جواهر به چه کار می‌آید؟!!

من روی سختم با آخوند جماعت عمایه بر سر نیست؛ من با کراواتی‌های آخوند مسلک در جدالم تا به ما بگویند تأویل و تفسیرشان از این سخن‌های سست و بچگانه چیست؟ اگر کلام الله این چنین جفنگ است، اینها تاکی نمی‌خواهند یک کلاس بالاتر بروند و حقایق را کتمان نکنند!

دقت فرمائید در فصاحت و بلاغت آیه ۳۰:

«ذالک و مَنْ يُعْظِمُ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُجِّلَتْ لَكُمْ الْاِنْعَامُ الْاَلَا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»
 معنای تحت‌اللفظی:

«این است، و کسی که بزرگ دارد حرمت الله را، پس او نیکی بر او نزد خدایش! و حلال شد بر شما چهارپایان، مگر آنها که برایتان گفتیم. پس دوری کنید از پلیدی‌بت‌ها و دوری کنید از سخن درشت... این درهم گوئی نامش فصاحت است؟... برای اینکه سختم هوائی نباشد، دقت کنیم به ترجمه آیت‌الله الهی قمشه‌ای که سعی کرده شعور و برداشت خود را دخالت دهد تا بلکه چیزی دستگیر خواننده شود:

«این است احکام حج! و هرکس اموری را که خدا حرمت نهاده

وداع من با آسمان مانده از رویه‌ی نخست

حامد عبدالصمد این چنین اساسی با اسلام برخورد نکرده است. او این پرسش را مطرح می‌کند «اسلام چه چیزی دارد که به درد انسان بخورد؟ خدمات جهان اسلام در حوزه‌ی علوم، هنر و معماری چیست؟» این پرسش‌ها با پاسخ «هیچ» یا «کم» پاسخ داده می‌شود. به‌باور حامد عبدالصمد مسلمان بیرون آمده از اسلام، اندیشه اسلامی، سازش ناپذیر و غیر انعطاف است که دیگر نمی‌تواند در جهان مُدرن دوام بیاورد. اسلام یک ایده سیاسی است که دیگر خمیرمایه‌ی خود را از دست داده است و به جز خشم و خشونت پاسخ دیگری به حوادث جهانی در چنته ندارد. او اسلام را با کشتی غرق شده «تایتانیک» مقایسه می‌کند که درست پیش از نابودی‌اش مردم را با کنسرت و موسیقی مشغول می‌کند تا به مسافران توهم یک وضعیت معمولی را القا کند. عبدالصمد، امام زاده مصری ادامه می‌دهد، اگر اسلام یک شرکت تجاری بود، خیلی وقت پیش ورشکسته شده بود، آنچه که اسلام هم‌اکنون نیاز دارد، اعلام ورشکستگی است، اسلام باید با تصاویر تاریخی خود وداع کند، تصویرش از خدا، از جامعه، از زن، از دشمن... امروز با شنیدن نام اسلام در ذهن ما، شهیدان عملیات انتحاری مجسم می‌شوند که به عشق ۷۲ حوری باکره، خود و مردم را از بین می‌برند، به یاد اعدام‌های زناکاران، به یاد زنان حجاب‌دار، برقه، چادر و عبا و عمامه می‌افتیم، به یاد دختر بچه‌هایی می‌افتیم که خخته می‌شوند، دخترانی که قربانی قتل‌های ناموسی می‌شوند، به یاد عربده‌هایی می‌افتیم که برای کاریکاتورهای محمد و علی فریاد می‌زنند در حالی که یک بار هم خودشان آن کاریکاتورها را ندیده‌اند.

عبدالصمد می‌گوید، ممکن است این تصورات ما از اسلام برای اکثریت مسلمانان بی‌انصافی باشد، ولی این تصورات ساخته و پرداخته‌ی ذهن ما هم نیست، زیرا اسلامی که خود را به عنوان دین صلح معرفی می‌کند هیچ‌گونه تصویر صلح جویانه‌ای از خود ارائه نمی‌دهد، اسلام در رابطه با کفار چه در صفوف خود و چه در صفوف ادیان دیگر، کشتش معینی به خشونت دارد. اسلام در حال پیشروی نیست و ما شاهد زوال یک دین هستیم که هیچ پاسخ سازنده‌ای به پرسش‌های زندگی مُدرن ندارد، این دین به سختی بیمار است و به لحاظ فرهنگی و اجتماعی در حال عقب نشینی است. رفتار و کردار مسلمانان به‌رنگ آمیزی مایوسانه‌ی خانه‌ای میماند که در آستانه فروریزی است.

ما به روحانیونی نیازمندیم که ابن رشد، کانت و اسپینوزا را خوانده باشند، ما به مساجدی نیازمندیم که زنان بتوانند در کنار مردان بنشینند و یا وعظ بکنند، بجای گفتن اذان هر روز پنج بار کلام قصار روشنگران را باید از مناره‌های مساجد پخش نمود....

پس از چاپ کتاب «وداع من با آسمان» امامان مصری چندین فتوا علیه حامد عبدالصمد صادر کرده‌اند، ولی او با جسارت تمام به روشن کردن مسلمانان به‌راه بزرگ و انسانی خود ادامه می‌دهد.

بزرگ شمرد، البته نزد پروردگارش عمل نیکی محسوب می‌شود. و خدا چهارپایان را بر شما حلال کرد مگر آنچه برایتان خوانده می‌شود! پس از پلیدی بت‌ها کناره کنید و از گفتار باطل دوری گزینید»

فصاحت و بلاغت سرش را بخورد؛ درهم گوئی را دقت کنید! این نوشته‌ها فزون بر بی معنائی، اغلب بسیار پرت و نارسا است، دلیلش همین است که در یک آیه، چهار موضوع مختلف را که هیچ ربطی به هم ندارند، آورده است. احکام حج؛ حلال بودن چهارپایان؛ پلیدی بت‌ها؛ و گفتار باطل. به حقیقت معجزه است!

من قول داده بودم که سوره‌های مدنی را بر رسم ولی چون در سوره پیش از این سوره که نامش «الانبیاء» (جمع نبی یعنی پیامبران) است، چشم به آیتی خورد که بسیار از نظر پورنوگرافی جالب است، لذا حیقم آمد از آن بگذرم و ننویسم. آیه ۹۱ از سوره انبیا:

«وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رَوْحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَاءَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ» این آیه در مورد مریم مادر عیسا است بدون آنکه نامی از او چه در این آیه و چه در آیات پیشین‌اش بیاورد. تنها از روی معنای سخن است که آدمی باید بفهمد منظور مریم بوده است. حال توجه فرمائید به معنا:

«وکسی که فرج خود را محکم حفاظت کرده است. پس ما در آن روح خود را دمیدیم. و او و فرزندش را آیتی برای مردمان قرار دادیم» بله! بنگرید که الله مکه - در جلد و مقام یهوه - چه کلامی از آسمان بر محمد در زمین نازل فرموده است. او در کلامش با صراحت واژه «فرج» را آورده تا به قداست قرآن بیفزاید. من از معنای فارسی آن شرم دارم و لذا آن را نخواهم نوشت. آیا ما فارسی‌زبانان، حاضریم فارسی این واژه را به صورت اصلی در نوشتار و حتا داستان‌های عامیانه بیاوریم؟ حداکثر اگر مجبور به اشاره به آن باشد، ما از آن به نام «آلت تناسلی زنان» نام می‌بریم...؟

البته آیت‌الله قمشه‌ای به جای آن نوشته است «رَحَم» و مفیدی شیرازی نوشته است بکارت؛ و آقای بختیاری نژاد هم آن را به ناموس ترجمه کرده است و هیچ یک حاضر نشده است اصل معنی واژه فرج را بنویسد!

سریع‌ترین راه برای کافر شدن خواندن تورات و انجیل و قرآن است و گوش دادن به سخنان آخوندهای این دین‌ها.

بیداری در پی قطع کامل ریشه‌های پوسیده است، نه در پی گردگیری از برگ‌ها

از: وبلاگ نسوان

«شومبول طلا!!»

اولین بارقه‌های فمینیسم در من در سن کودکی زده شد وقتی دیدم که مادر بزرگم پسرهای فامیل را شومبول طلا خطاب می‌کند و آنها حق دارند بی‌شورت دور حیاط بدوند ولی اگر من جووری بنشینم که دامنم درست نباشد همه بسیج می‌شوند تا دامن مرا روی پاهای کودکانه و بی‌خبرم بکشند و مدام گوشزد کنند که درست بنشین.

ذهن پنج ساله‌ی من هنوز هم نمی‌فهمد چرا آن چیزی که وسط پای پسر عمه‌ام است باید با لفظ طلا آراسته شود و حتی گاهی با الفاظ (شومبولتو بخورم) خورده شود ولی آن چه من دارم مایه‌ی شرمساری است و باید پوشانده شود.

ذهن پنج ساله‌ی من حتی وقتی ده ساله شد نفهمید که چرا پسرها باید راحت در کوچه دوچرخه سواری کنند و من با هزار مکافات و یواشکی در گوشه‌ای رکاب بزنم و روپوش و روسری‌ام مدام توی چرخ گیر کند و زمین بخورم و همه به من بخندند.

ذهن من هرگز نفهمید چرا وقتی بالغ شدم و آن دو جوانه‌ی سرکش در سینه‌هایم رویید باید آن را زیر مقنعه‌ی چانه دار بلند و روپوش گشاد پنهان کنم و قوز کنم تا برجستگی‌های بدنم را از چشم‌ها بپوشانم.

ذهن من هرگز نفهمید چرا هرچه مربوط به زنانگی من است زشت و پنهانی و گناه آلود است و هرچه مربوط به مردانگی پسرهاست قابل افتخار و ستودنی و حتی به روایتی خوردنی است.

ذهن من حتی نمی‌فهمد چرا در خانواده‌ی ما مردها یک طرف مجلس عرق می‌خورند و بحث سیاسی می‌کنند و زن‌ها طرف دیگر ظرف می‌شورند و سرویس می‌دهند.

او نمی‌فهمد که چرا شوهرش التماس می‌کند که لطفاً جلوی فامیل من سیگار نکش ولی خودش می‌کشد.

او نمی‌فهمد چرا سیگار کشیدن مرد درست است و سیگار کشیدن زن نادرست!

و نمی‌فهمد چرا وقتی مردش را نمی‌خواهد سال‌ها باید دنبال طلاق بدود در حالی که اگر مرد بود در یک هفته می‌تواند زنش را طلاق بدهد.

ذهن من هنوز پنج ساله است. این ذهن پنج ساله دو برابر پسرهای هم دوره‌اش زحمت کشید تا دانشگاه برود، آنها خرخون لقبش دادند.

این ذهن پنج ساله بین همه‌ی دانشجوهای ورودی‌اش شاگرد اول شد تهمت زدند که معلوم نیست با کدام استاد روی هم ریخته است.

و مجبور شد دو برابر مردها خوب رانندگی کند تا مبادا تصادف کند و این جمله را بشنود که «زن‌ها دست به فرمون ندارند.» مجبور شد دو

برابر مردهای دور و برش کار کند و دو برابر آنها موفق شود و دو برابر آنها پول دربیآورد و آخر هم «زن بی‌سرپرست» نامیده شود. خسته‌ام، من خسته‌ام از اینکه اگر زنی مورد تجاوز قرار بگیرد، زن را مورد خطاب قرار می‌دهند که چرا حجابت کامل نبوده، چرا مرد را به گناه انداخته‌ای، ولی از مرد نمی‌پرسند که چرا مثل یک حیوان رفتار کرده است.

خسته‌ام از جامعه‌ای که اگر زنی مورد خیانت شوهرش قرار گرفت به او توصیه می‌کنند، صبور باش، خانم باش و به مردت بیشتر توجه داشته باش. خسته‌ام از جامعه‌ای که دخترهایش باید قوز کنند و مردهایش لگن خاصره خود را جلو بدهند و به شومبول‌های طلایی خود بنازند... از این جامعه بیمار خسته‌ام، خسته، خسته.

دارا ایرانی

اگر شیعیان به جای ۱۴۰۰ سال عزاداری برای امام حسین، ۱۴۰۰ کتاب علمی مطالعه کرده بودند، اکنون کجا بودند؟

اگر شیعیان به جای ۱۴۰۰ سال عزاداری برای امام حسین قدری به علم و دانش می‌پرداختند شاید وضعیت کشورهای اسلامی شیعی بهتر از این می‌بود. این همه بر سر و سینه کوفتن برای کسی که ۱۴۰۰ سال قبل از دنیا رفته است ما را به کجا می‌رساند؟ نتیجه‌اش این شده که کشور شیعی ما یکی از عقب‌ماندترین کشورهای دنیا است. اگر به جای این حدود ۱۴۰۰ سال عزاداری ۱۴۰۰ کلمه علمی هم می‌آموختیم، شاید این اندازه عقب افتاده نمی‌بودیم که مجبور باشیم از تکنولوژی و دانشی که در «بلاد کفر» به وجود آمده است استفاده کنیم. این کافران که این همه پیشرفت کرده‌اند چه بسا اصلاً امام حسین را هم شناسند. چه بسا بسیاری شان لامذهب و لادین باشند و یا اگر مذهبی هم باشند ولی مغزشان بسیار از ما بیشتر کار می‌کرده. چون کشورهایشان را از هیچ چیز به‌همه‌چیز رسانده‌اند. ما شیعیان ۱۴۰۰ سال است برای حسین بر سر و رویمان می‌گوییم. حالا نمی‌گوییم از ۱۴۰۰ سال قبل که صنعت چاپ وجود نداشت بلکه از همین ۲۰۰ سال قبل اگر شیعیان به جای علم و کتلت و سینه‌زنی و قمه زنی هر سال ۷ کتاب علمی خوانده بودند، تا به امروز به تعداد سال‌های عزاداری برای امام حسین کتاب خوانده بودند و چه بسا آن‌ها هم پیشرفت می‌کردند و این اندازه وابسته به جهان غرب پیشرفته نمی‌بودند. چندین روز قبل از محرم و تا چهلم امام حسین یعنی اربعین دائم حسین حسین می‌گوییم. آخرش هم هیچی! ۱۴۰۰ سال دور باطل زده‌ایم و دوباره به نقطه صفر بازگشته‌ایم. تا سالی دیگر و عاشورایی دیگر. بدبختانه شیعیان علی به یک بیماری روانی خطرناک مبتلا شده‌اند.

روشنفکرانِ نازا

متبرکه‌ها! از راه میرسید و مساجد پُر و خالی میشد، سفرهای زیارتی و عزاداری های متظاهرگونه خود را از درون کاخ های نیاوران تا درون ناوهای شناور خلیج فارس آغاز می‌کردند. با داشتن این همه روشنفکر قلابی سراسر ایران را غم آل عبا، ماتم مرگ محمد مصطفی، اندوه شهادت آقا امام رضا، گریه و زاری برای درد لای درماندن فاطمه زهرا، یتیم شدن سکینه و رقیه کبرا، تشنه ماندن لبان علی اصغر بینوا و تنها، در خود می‌گرفت، انگار نه انگار که در ایران همین آقای دکتر محمود عنایت، دکتر داریوش همایون، دکتر داریوش آشوری، دکتر هوشنگ ابتهاج، دکتر فریدون تنکابنی، دکتر هوشنگ ایرانی، دکتر رضا براهنی، دکتر اسماعیل نوری علا آقایان احمد شاملو، فریدون مشیری، منوچهر آتشی، عمران صلاحی، محمود دولت آبادی، خسرو گل سرخی، خانم‌ها سیمین دانشور، پری اباضلی، و... و... و جزو روشنفکران پُرفیس و افاده تشریف داشتند و برای ما از برتولدبرشت - هرمان هسه - دافنه دو موریه - چارلز دیکنز - سامرست موآم - جان اشتاین بک - جک لندن - مارکس - انگلس - داتنه - شکسپیر - ویکتور هوگو - پابلو نرودا - مارکز - و... و می‌نوشتند و می‌خواندند ولی، ولی دریغ از نوشتن یک خط از چگونگی حمله اعراب به ایران و شرح دشمنی علی و حسین و عمر و محمد با ایران و ایرانیان و چگونگی گُشتار بیرحمانه تازیان از نیاکان بی پشت و پناه و درمانده ما و اشاره‌ای کوچک به زندگی محمد و علی و بقیه خاندانی که جز ویرانی ایران نخواستند و نکردند. و دریغ از نرفتن این خیل روشنفکران به راه کسروی و صادق هدایت و علی دشتی و عبدالحسین زرین کوب که هرکدام از آن‌ها در عرصه مبارزه تنهای تنها باقی ماندند و سخن شان بجایی نرسید. این لشکر روشنفکران رژیم گذشته که دلیری و درایت و خلوص همان چهار نفر (هدایت - دشتی - زرین کوب و کسروی) در وجودشان موجود نبود با دانستن تاریخ گذشته ایران، نه خود دگرگون شدند و نه به اشاره‌ای در مردم تکانی پدید آوردند.

فاجعه داستان این روشنفکران که بیشترشان به بیرون از کشور تشریف فرما شده‌اند به همین جا پایان نمی‌گیرد و بیشترشان هنوز باور دارند که اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیب که هست از مسلمانی ما است و این آخوندها هستند که بدند و گناهکار و گرنه با اعتقادات و دین مردم که نباید کاری داشت! و باز هم تعداد زیادی از همین روشنفکران حرفه‌ای به سود اسلام هم می‌نویسند و همسران برخی شان در کار انداختن سفره‌های حضرت عباس و رقیه و نذر و نیاز دست از فعالیت خود نکشیده‌اند. ما را بگو که چه توقع بی جایی داشتیم از بازرگان و شریعتی و حاج سید جوادی و بنی صدر که چرا باعث و

تا آخرین روزهای عمر رژیم گذشته، هنگامی که من در روزهای عاشورا محکم بر پشتم زنجیر می‌کوبیدم این آقای علیرضا نوری زاده که امروز مشهورترین چهره خبری صدای آمریکا، بی‌بی‌سی لندن، تلویزیون‌های لس آنجلس و چند نشریه عربی و ایرانی است از روشنفکران نامدار و مطرح ایرانِ زمان شاه بود. حتی زیرگوشی هم به من نگفت، این چه کاری است می‌کنی الاغ جان.

زمانی که من در روزهای مرگ علی ابن ابیطالب به پهنای صورت اشک می‌ریختم که گویی پدرم را در اثر سانحه اتومبیل از دست داده‌ام، همین آقای عباس پهلوان که امروز پهلوانِ قلم در رسانه های ایرانی لس آنجلس است آن زمان از رجال نامدار روشنفکری ایران بود که روزنامه فردوسی‌اش محل گردهمایی بقیه روشنفکران دوران بود. او هم به اشاره و استعاره و تمثیل دو خط ننوشت که اسلام چگونه وارد ایران شد. وقتی که من در عزای گُشته شدنِ امام حسین مظلوم و بی‌تدبیر گِل بر تن میمالیدم و خاک بر سر می‌ریختم همین آقای صدرالدین الهی که تاج سر روزنامه‌نگاران آن زمان و این زمان بود، مردی که در هنر انتشار روایت و احادیث صدرالمتاخرین زمان است آن زمان صدرالروشنفکر رسانه‌های ایران بود. روزهایی که من حتی واژه روشنفکر را نشنیده بودم و فرزند پنج ساله‌ام را سیاهپوش می‌کردم و به درون صف سینه زنان سرکوجه هل میدادم، همین آقای علیرضا میبیدی که امروز مشهورترین چهره رادیو تلویزیون‌های ایرانی در بیرون از کشور است، در ایرانِ زمان شاهنشاهی از سرده‌گان روشنفکر تلویزیون و نشریه‌های روشنفکری دوران خود بود. او نه‌اینکه آن زمان لب از لب باز نمی‌کرد و از فتنه اسلام کلمه‌ای نمی‌گفت، امروز هم اگر بخواهد از اسلام حرفی بزند دندانهایش قفل می‌شوند، آن هنگام که من بمانند میلیونها نفر دیگر در اثر ناآگاهی و نادانی در شب «شام غریبان» قرآن بر سر می‌گرفتم و چنان بر سر می‌کوبیدم و برسینه می‌کوفتم که پوست سینه‌ام کنده شود، جر بخورد و خونس بیرون بزند تا ثواب بیشتری به حسابم گذاشته شود، همین آقای سعید قائم مقامی که هنوز هم از ارادتمندان علی ابن ابیطالب آن گُشتارگر بیرحم و مروت تازی است از روشنفکران آلامد و مُدرن تلویزیون ایران بود، همانطور که همین آقای ستار دلداری مسلمان شده در خارج هم پیش از انقلاب جزو روشنفکران اولترا مُدرن محله خودش بود. برای جلوگیری از اطاله کلام نامی از مدیران کُل و وزرای ارشد و وکلای مرشد و بانکداران و پزشکان و تیمساران و سرهنگان و معلمان روشنفکر زمان شاه که در این سی و چند سال پس از انقلاب خفقان مرگ گرفته‌اند نمی‌برم که آنها هم در لباس دانش‌آموختگان روشنفکر در ماهها و روزهایی که «ایام

دکتر احمد ایرانی

حکومت دین یا حکومت مردم

در قرنی که اندیشمندان بزرگ جهان، دین ها و مذهب های خرافات زده را آنچنان که هستند به مردم می شناسانند، در دورانی که فیلسوفانی چون «ولتر»، «مارکس»، «سارتر» و «راسل» با کتاب ها و نوشتارهایشان نور معرفت و آگاهی در جهان پراکنده اند، کتاب «توضیح المسائل» روح الله خمینی، ارمغان مردم ما می شود.

مردم ایران از کارنامه سیاه روحانیان در سی سال گذشته درس هایی گرانبها و عبرت انگیز آموخته اند. کارنامه حکومت دین بر جامعه هم اکنون در اختیار مردم میهن ماست، مردم به روشنی دریافته اند که روحانیان حاکم، تبه کارانی بیش نیستند و در ریاکاری استادانی چیره دستند، مردم ایران پی برده اند این تنها روحانیان زامدار نیستند که دردناک ترین فاجعه را برای نسل کنونی پدید آورده اند بلکه پیروی از اندیشه های کهنه و باورهای نادرست و خرافی و بی پایه است که زمینه لازم را برای پدید آمدن این کابوس سرسام آور فراهم آورده است.

رویدادهای دردناک و کشنده سی سال گذشته به مردم ایران ثابت کرده اند حکومت دین و مذهب خطرناکترین، ظالم ترین، خونبارترین نوع حکومت است. روحانیان هرگز نباید حکومت کشور و سیاست ممالک را در دست بگیرند و هرگز نباید دولت تشکیل بدهند. طبقه ای که خود را «روحانی» می نامد فقط باید به کارهای «روحانی» پردازد و به عنوان شهروندان کشور از آزادی های انسانی بهره مند شود، اما هرگز نمی تواند و نباید به نام دین و مذهب بر یک ملت حکومت کند. مردم ایران به اندیشیدن در باره اصل بزرگ «جدایی حکومت و دین» پرداخته اند. ملت ایران پس از روبرو شدن با تجربه ای کُشنده و هراسناک، با ستایش بسیار به اصل «آزادی های فردی» و به نظر حکومت مردم یا دموکراسی می نگرد. ملت ایران از ضربه پتک کوبنده «حکومت الاهی» سرسام گرفته و آرزومند حکومت مردم است. در حکومت مردم بنا بر اصل دموکراسی و براساسی اصل آزادی های فردی، پیروان تمام دین ها و مذهب ها از آزادی های دینی و مذهبی برخوردار خواهند بود، و در برابر قانون همه برابر هستند و هیچ گروهی برگروه دیگر برتری نخواهد داشت. در این گونه دموکراسی ها «دین رسمی» یا «مذهب دولتی» وجود ندارد، حکومت از این نظر در برابر دین و مذهب بی طرف یا بی تفاوت است. آمریکا تا حدودی یکی از این دموکراسی هاست. در بسیاری کشورها که با نظام دموکراسی اداره می شوند روحانیان حق تحمیل نظریه ها و باورهای دینی را بر قانون اساسی کشور ندارند. اصل «جدایی حکومت و دین» در کشورهای سوسیالیستی با شدت به مراتب بیشتر از جامعه های دموکراسی اجرا می شود. در جامعه های سوسیالیستی «طبقه روحانی» حتی حق

شرکت در مبارزات سیاسی و حق رسیدن به مقام های دولتی را ندارد. در نظام های دموکراسی روحانیان می توانند به کوشش های سیاسی پردازند. در جامعه های سوسیالیستی دستگاه حکومت و دولت نه تنها در برابر این ها و مذهب ها بی طرف نیست بلکه دشمن آشتی ناپذیر آنها نیز هست. در کشورهای کمونیستی، نه تنها آزادی دین و مذهب نمی تواند وجود داشته باشد بلکه آزادی های فردی نیز محدود خواهند بود.

از رویه ی پیش بانی انقلاب سیاه اسلامی گردیدند، در صورتی که باعث و بانی انقلاب اسلامی همین روشنفکران ما بودند که بجای روشن کردن ما، بدنبال پست و مقام و خرید زمین و رفاه خود بودند و کوچکترین آشنایی با کار یک روشنفکر را نداشتند و هنوز هم ندارند. به تعداد روشنگران و روشنفکران واقعی اطراف خود نگاهی بکنید به تعداد انگشتان دو دست هم نمی رسند که جان خود را در طبق اخلاص روشنگری گذارده اند، دکتر شجاع الدن شفا، دکتر علی میرفطروس، دکتر مسعود انصاری، هوشنگ معین زاده، آرامش دوستدار، منوچهر جمالی، دکتر مهرآسا و یکی دو تن دیگر که در این مبارزه مرگ و زندگی برای ایران مانند کسروی و هدایت تنهای تنها مانده اند ولی روشنفکران بازاری ما در بازار معرکه گیری خود در کار مغالطه و سرگرم کردن مردم یکه تازی می کنند و برگره کور آینده ایران گره های بیشتری می زنند، و فقط می خواهند مطرح باشند و در جایی بنویسند و حرف بی خاصیت بزنند و زندگی را بیهوده بگذرانند. در روشنفکران گذشته ایران بر همان پاشنه زنگ زده و گوش خراش خود می چرخد و دیگر هیچ.

کاری خطرناک و ضد میهنی

جوک گویی، جوک سازی و پخش اینترنتی جوک هایی که به نام شهرستانی ها، اقوام، زبان ها و لهجه های ایرانی باشد، به همبستگی ضعیف امروز ما می تواند آسیب های سختی بزند. به استعمار که در پی تجزیه ایران است با آزرده خاطر کردن دیگر هم میهنانمان یاری نرسانیم.

بجایش جوک سازان بکوشند، لطیفه ها و جوک های خود را تنها برای اشغالگران حاکم شده برکشورمان بسازند. برای تازی پرستان بسازند. برای امام های جمعه - آخوندهای ادیان گوناگون - پیامبران - امامان و دینداران که همه آنها آدم های فریبکار متقلبی هستند بسازند، در نهایت جوک را برای دشمنان مردم ایران بسازید نه خود ایرانیان.

فرستنده دکتر ادهم
مونتاز از بیداری!

خدمت اُمت شهیدپرور ایالت اوکلاهما

خبرهای رسیده حاکی از آنست که اُمت مسیحی به «پروپوزیشن ۷۵۵»، پیاده شدن قوانین شریعت در ایالت گاوچران های اوکلاهما رای نه داده است. این کافرهای می خواهند که مسلمانان را از امکان سودجستن از قوانین شریعت محروم کنند، شیرین ترین قانون شریعت تعدد زوجات و استفاده از زن یعنی ملک مرد است. برادران انقلابی ما در ایالات آمریکا در کوه و بیابان هم که باشد از حق چند زنی فرد دست بر نمی دارند، مگر آنها از «مورمن ها» چه کم دارند. مردان کافر آمریکایی نمی دانند که اناث ملک آنها محسوب می شوند و حق شرعی آنان است که عمود خود را هر وقت، هر کجا و از هر جانب و هر اندازه که بخواهند بر اناث فرود آورند و اناث (زنها) تکلیف الهی دارند که تمکین کنند. پاسخ «نمی خواهم و یا نمی توانم» برای شوهر و حتی خداوند هم قابل قبول نیست، به کفار بگویند زن در کجاوه و پشت شتر هم سوار باشد باید به خواست شوهر لبیک بگویند، چه رسد داخل لیموزین و پشت صندلی کادیلاک و هامر. اُمت کافر ایالت اوکلاهما که به قوانین شریعت گفته اند نه، بهتر است بدانند اسلام به آنها آزادی تنبیه زنان خود را میدهد، چه بهتر از این! شما این آزادی را در کدام دینی دیگر سراغ دارید، زن شما که مسلمان شد روسری و توسری هردو را باید بپذیرد. شما حتی بینی زنتان را می توانید از ته ببرید و بگذارید کف دستش. مرد مسلمان خشونت و جهاد اصغر را در خانه با زنش تمرین می کند که برای جهاد اکبر در جامعه آماده گردد.

هر کدام از مردان آمریکایی که در کشور کافرستان خود به آزادی های اسلامی دسترسی ندارد بهتر است به ام القرای اسلام، سرزمین الهی عربستان و یا مناطق آزادی که در دست طالبان در افغانستان است بروند، بهتر از آنجاها، سرزمین صلح آمیز پاکستان است که در نظافت و پاکی روی دست کشورهای سوئد و دانمارک زده است، در پاکستان این کشور اسلامی برای حفظ محیط زیست با نساختن خلا و دفع فضولات در فضای باز از آلوده کردن آب های زیرزمینی جلوگیری می کنند، و برای صرفه جویی با یک آفتابه آب یک هفته می سازند و از آن برای طهارت، مسواک زدن با چوب بلال و غسل های ترتیبی و ارتماسی و آشامیدن بهره می گیرند، حیف که آمریکا جلوی پیشرفت اسلام را در پاکستان گرفته و نمی گذارد آنها هم مانند هندوستان نجس رُشد کنند، بیضه اسلام را در پاکستان مردان طالبان که بیضه هایشان به اندازه یک طالبی است حفظ می کنند و برای اینکه به طالبی هایشان فشار وارد نیاید از قبا و لباده و دیشداه استفاده می کنند، تا به جماع دائمی آنها

در جنت آسیبی نرسد. اجازه نیافتن قوانین شریعت در ایالت کافرستان اوکلاهما، نشان از نزدیک شدن زمان ظهور است که مردان همه نامردمی شوند و زنان همه همجنس گرا. اگر امروز کفار از پیاده شدن قوانین شریعه جلوگیری می کنند پس از ظهور حضرت امام زمان چه غلطی خواهند کرد که گردن همه آنها را خواهد زد. با هر کسی شوخی دارید داشته باشید، امام زمان ما را دست نیندازید، او یک امام خیلی خیلی جدی است، پس از آمدنش دوست و دشمن را از بیضه آویزان خواهد کرد. مخصوصاً آنهایی را که نمی گذارند قوانین رحیمانه اسلام در شهر و کشورهای دیگر پیاده شود و جهان را به کثافت اسلام آلوده سازد. والسلام و علیکم و رحمة اله... همان درود و بدرود کفار خودمان.

ایمان، محرکی برای جنایت

تعبد و عبادت از اعمال بردگی است و عبد و عبید که معنای برده را میدهد از همین ریشه است عبادت یعنی بندگی کردن، پرستیدن، اطاعت کورکورانه... سهم عمده ی متن قرآن در مورد خضوع و خشوع و متعبد بودن مؤمن است نسبت به قرآن و الله.

واژه اسلام برخلاف نظر باورمندان، مفهومی سلامت نیست، معنایش تسلیم است تسلیم به آنچه شریعت دستور میدهد و اطاعت کورکورانه ی پیروان نسبت به وجودی موهوم به نام (الله).

مدعیان رسالت، خدایی مستبد و خودشیفته و زورگو را معرفی می کنند و او را در تاریکی مطلق و هاله ی مقدس ناشی از ترس پوشانده اند تا به خواسته خود که چیزی جز سروری و حکومت نبوده است برسند. ایمان مطلق خطرناکترین و زیانبارترین آلودگی در آدمی است و محرکی برای انجام هرگونه جنایت، خداشناسی یک امر علمی نیست بلکه ادعایی تخیلی است و هرگونه تلاش در راه اثبات چنین موجود (نایابی) اتلاف وقت است. هیچ اجبار و الزامی هم نیست که منکران وجود خالق در پی اثبات «عدم وجود» او باشند زیرا نیستی و نبود اثبات نمی خواهد، «هست و وجود» است که باید بودنش را باورمندان ثابت کنند. عبادت و خشوع آدمی نسبت به خدا نشان خودپرستی، استبداد و استکبار این موجود است و گرنه سراسر یک کتاب (قرآن) را پُر از دستورهای عبادت و اطاعت نمی کرد.

نویسنده ناشناس

هشدار داریم برای هم میهنانمان درون کشور. کتاب های قدیمی را که از پیش از انقلاب در خانه های خود دارید و جمهوری اسلامی در آنها دست نبرده است، با دقت نگهداری کنید که بدست مأموران حکومتی نیفتد تا در فردای آزادی ایران از کتابهای سالم دست نخورده تجدید چاپ شود.

نامه‌ای دیگر از زندانی اعدام شده، فرزند کمانگر

تقدیم به نیایش و شکیبا بُدای و همه کودکانی که سفره هفت سین امسال والدینشان در کنارشان نیستند.

به لالایی هم سلولم گوش سپرده بودم، برای دخترانش پریا و زهرا می‌خواند. همراه با لالایی حزین او حق‌گریه هم سلولی دیگر من نیز بلند شد، اشک‌های مرا نیز ناخودآگاه سرازیر نمودند. دومین بار بود که دستگیر میشد. بار اول به یکسال حبس محکوم شده بود و حالا باید ۱۰ سال دیگر می‌ماند، همه شوق و اشتیاقش این بود که کودکانش روز دوشنبه به ملاقات او می‌آمدند.

روز ملاقات بدون اینکه توجهی به آدم‌های اطرافشان داشته باشند، بچه‌ها در برابر چشمان پدر و مادر و در میان میز و صندلی‌های سالن ملاقات پشتک و وارو میزدند و روی دست‌هایشان راه میرفتند تا پدر پیشرفت آنها را در ورزش ببیند.

پدر سرمست و مغرور از جست و خیز کودکان لبخندی بر لبانش می‌نشست و مادر نیز با چهره‌ای معصومانه در حالی که سعی داشت درد تنهایی و انتظارش را انکار نماید. با چشمی گریان شوهر و با چشمی دیگر اشتیاق فرزندانش را عاشقانه می‌نگریست.

من نیز که ماهها بود از فضای بچه‌ها و مدرسه‌ها دور شده بودم محو تماشای زهرا و پریا می‌گشتم و در مورد آنها برای مادرم توضیح میدادم. یکی از تأثیرگذارترین لحظه‌هایی که چون تابلو بر ذهنم نقش بسته است، لحظه ملاقات این خانواده با هم بود.

انگار در خلاء در رویا و در آسمان و یک جایی در خارج از این دنیا دور هم جمع شده‌اند، هیچ‌کس اطرافشان نبود. بی‌توجه به نگهبان‌ها و دیوارها و سایر زندانیان، لبخند و اشتیاقشان را باهم دیگر تقسیم می‌کردند. همیشه آرزو داشتم کاش خانواده پریا و زهرا را بیرون از زندان میدیدم یا کاش نیم ساعت ملاقات بیشتر طول می‌کشید. هنگام وداع نیز سعی می‌کردم به آنها نگاه نکنم تا شکوه و جاودانگی لحظه دیدار و با هم بودنشان در ذهنم همانگونه جاودانه بماند، این دختران زیبا انگار با هر پشتک و وارویی که میزدند با زبان بی‌زبانی دنیایی ساختگی اطراف پدرشان را به خنده و استهزا می‌گرفتند.

سرنوشت پریا و زهرای قصه ما سالهاست، نسل‌هاست نوشته می‌شود و هر روز پریا و زهرای دیگری به ملاقات پدرشان می‌روند. یا کودکی چون «آوا» چند سال بعد در کنار سفره هفت سین برای ماهی‌هایش شعر بخواند و گریه کند که «امسال بابا در زندان است» لحظه وداع پریا و زهرا را میدیدم که دست پدرشان را گرفته‌اند و لبخندزنان سالن ملاقات را به سوی در خروجی طی می‌کنند انگار داشتند با پدر به شهر بازی می‌رفتند. دوست داشتم من نیز دست آنها را می‌گرفتم و شریک شادیشان میشدم قبل از اینکه پدر از زهرا و پریایش خداحافظی کند رویم را برمی‌گرداندم تا چشمان پُر از اشکشان را ببینم، اما این سو تر نیز چشمان پُر از اشک مادرم را میدیدم که او نیز خود را آماده جدا شدن از فرزند خود می‌کرد و من نیز کودکانه به تقلید از پریا و زهرا مادرم را در آغوش می‌کشیدم و هنگامی که پریا و زهرا ما را صدا میزدند، همه سعی می‌کردیم برای دزدیدن نگاهم از آنها بی‌نتیجه می‌ماند و آن دو فرشته کوچک برای من نیز دستی تکان می‌دادند فرشته‌هایی که تنها بال نداشتند، فرشته‌هایی که فقط دوشنبه‌ها می‌خندند. فرزند کمانگر

زندانی رجایی شهر کرج

نوروز در راه است، در کارت‌های نوروزی و یا در هنگام گفتن شادباش نوروزی بجای نوشتن و گفتن، تبریک عرض می‌کنم، عید شما مبارک و مانند این‌ها که همه عربی است، بنویسیم و بگوییم نوروز را شادباش می‌گوییم - جشن فرخنده (یا خجسته) نوروز را شادباش می‌گوییم - همایون باد نوروز شما - باشگون باد نوروز باستانی شما - شادباش نوروزی ما را بپذیرید.

با پوزش از آقای شهاب عقیقی که در نشریه شماره ۵۳ نام فامیلی ایشان عقیق آمده بود.

اسلام زن باره - دین جنسی

مهدی خلجی

آزادی زن یعنی آزادی تن او، احترام به حقوق انسانی و حذف هرگونه تبعیض در باره وی. اگر مسلمانان آزادی زن را به این معنا بپذیرند، دیگر هیچ چیز از شریعت شان باقی نمی‌ماند. همه اقتدار فقیهان از قدرتی می‌آید که بر زنان اعمال می‌کنند. فقیهان در برابر مسأله زنان مقاومت می‌کنند زیرا می‌دانند که اگر صلاحیت شان برای اظهارنظر در باره مسأله زن نفی شود، دیگر هیچ‌گونه اقتداری نخواهند داشت. بنابراین، من به آینده شریعت اسلام هیچ امید نمی‌دارم. چون به آینده جنبش و تلاش زنان مسلمان بسیار امیدوارم. بنیادگرایان خواستار بازگشت به گذشته و به بنیادهای اسلام هستند ولی زنان در پشت سر چیزی ندارند که بدان بازگردند. سنت‌گرایان می‌گویند اسلام در طول تاریخ تحریف شده باید به اسلام نخستین بازگشت؛ اسلام قرون اولیه هجری که پاک و منزّه است. اکنون می‌خواهم با آوردن نمونه‌هایی نشان دهم که اسلام اولیه بسی سگس‌اندیش‌تر و از نظر حیات جنسی بازتر از اسلام قرون متاخر بوده است.

در میان کتاب‌های آسمانی که من می‌شناسم هیچ کتابی به اندازه قرآن اروتیک (عاشقانه، سکسی) نیست. وعده‌های بهشت متمرکز است بر آمیزش جنسی با حورالعین و نیز پسر بچه‌ها (غلمان). چشم و ابرو و اندامی که از زنان بهشتی در قرآن توصیف شده، چقدر می‌توانسته برای اعراب جزیره‌العرب هوس‌انگیز و اشتها آور باشد. در قرآن آیه‌ای هست در باره آمیزش جنسی با زنان از پشت که تفسیرهای مفصلی از آن شده است: «نساء کم حرث لکم، فاتوا حرثکم انی شنتم» یعنی زنان‌تان کشتزارهای شما هستند؛ از هر سو که خواهید به کشتزارتان درآید. محققان عرب مجموعه روایات اسلامی را درباره زن به طور مستقل گردآورده و چاپ کرده‌اند که امیدوارم روزی به فارسی ترجمه شود. همه این‌ها نشان می‌دهد که جامعه پیامبر جامعه‌ای است به شدت دل‌مشغول به سکس، و خود پیامبر مردی زن‌دوست و زن‌باره بود. با پژوهش‌های صورت گرفته معلوم شده است که زنان پیش از اسلام و در دوره پیش از مدینه‌ی پیامبر آزادی جنسی حیرت‌انگیزی داشته‌اند. بیهوده نبود که وقتی پیامبر درگذشت، زنان اشراف مدینه در روستایی در اطراف شهر گردآمدند و جشن و پایکوبی به راه انداختند و ابوبکر آنان را روسپی خواند. دنباله دارد.

بهبانہ گیرانِ گرامی!

اگر نگذاشتند کتابهای خمینی را بخوانید تا جامعه‌ی فاسد مذهبی را بشناسید، چرا کتاب دو قرن سکوت دکتر عبدالحسین زرین کوب را که آزاد بود نخواندید تا از همه‌ی ماجرا آگاهی پیدا کنید. آیا پیش از آن عبید زاکانی با موش و گربه‌ی خود دست این قشر ستمکار را باز نکرده بود و خواندن کتابش آزاد نبود؟ ایرج میرزا نگفته بود؟ بهار فاش نکرده بود؟ میرزا آقا خان و ده‌ها تن دیگر ننوشته بودند که اسلام چیست و آخوند کیست؟ از همه‌ی این‌ها گذشته، زنده یاد بیژن مفید چه؟ که در نوشته و نمایش جاودانه‌اش شهر قصه همه چیز را در زیر چتر همان حکومت و در کنار دست همان آخوندها بخوبی تشریح کرد و آشکارا کله رویا حیلہ گر را بر سر ملا و آخوند و آیت‌الله گذارد و ده‌ها بار نمایش داد. بهانه‌گیران گرامی، آیا پس از بدست آوردن آزادی حتی یکی از کتابهای خمینی را خواندید و رساله معروفش را ورق زدید؟

انشاء یک ادیب اسلامی

کشور خارج کجاست؟

خارج جایی است که همه در آنجا با ناموس همدیگر کار دارند، در حالی که در کشور ما چند نفر با ناموس همه کار دارند. خارجی‌ها همه غرب زده هستند بی‌همه چیزها. ما در ایران همه چیز داریم، نان، مسکن و به روایتی آزادی. اما فرق اصلی ما در این است که خودمان می‌گوییم این‌ها را نداریم ولی مقاماتمان می‌گویند دارید و ما از بس نفهم هستیم، اصرار می‌کنیم و می‌گوییم پس کو؟ آن وقت آنها مجبور می‌شوند گشت ثارالله درست کنند و به زور به ما حالی کنند که ایناهاش.

خارج جای عقب افتاده‌ای است که گشت ندارند، آن‌ها برای لاک زدن جریمه نمی‌شوند. خارجی‌ها بس که دین و اعتقاد ضعیفی دارند با دیدن موی نامحرم، حالی بحالی نمی‌شوند، اما ما اگر فقط یک تار مو ببینیم، دچار لرزش می‌شویم، بس که محکم است این اعتقادمان خارجی‌ها فکر می‌کنند ما در جنگ جهانی هستیم چون کوپن داریم و سهمیه بندی. ما همیشه در حال جنگ جهانی هستیم چون رئیس جمهورهای ما منتخب خود ما هستند.

آن جاکشیش‌ها حوزه علمیه ندارند و نمی‌دانند ازدواج از نوع موقتش چه مزه‌ای دارد خارجی‌ها می‌گویند مرد با زن برابر است و اینجا استاد مطهری گفته است نخیر هر چهارتا زن می‌شود تقریباً یک مرد. آنها در کلیسا با کفش می‌روند، در حالی که لذت حرف زدن با خدا در بوی جوراب مخلوط با گلاب نهفته است. ما میدان آزادی داریم، خارجی‌ها فقط یک مجسمه آزادی دارند و هر بچه‌ای میداند که مجسمه یعنی هیچ کاره، پس ما آزادی داریم خارجی‌ها ندارند. خارج جایی است که همه آدم‌ها ایدز دارند ولی ما همه ایدز نداریم اما در پی بدست آوردنش هستیم تا به غنی‌سازی آن برسیم.

تقویم ایرانی یا عربی

از آقایانی که برای نوروز امسال، سالشمار (تقویم) ایرانی به چاپ می‌رسانند برای چندمین بار خواهش می‌کنیم در تقویم ایرانی از رخدادهای ایرانیان سخن بگویید نه از رخدادهای کشورهای عربی عربستان و عراق و سوریه. به ایرانیان چه ربطی دارد که چه روزی یزید و حسین با هم جنگیده‌اند و یکی از آنها کشته یا مجروح شده است، انسان هرکشوری باید بیمار باشد که سال دوازده ماه بدنبال تاریخ مرگ و تولد مردم کشورهای دیگر باشد. آقایان خواهش می‌کنیم بخاطر مردم ستمدیده ایران از دست اسلام، از سود مادی این کار هرچقدر هم که هست دست بردارید و امسال یک تقویم پاک ایرانی بیرون بدهید. ما از اینکه علی و محمد سرنیایکان یهودی شما را سد نفر سد نفر از تن جدا کردند به فغان آمده‌ایم و دست به افشاگری زده‌ایم، شما که نزدیک صدایتان هم در نیامد و نمی‌آید، چه دلیلی دارد که شما دست از بعثت محمد و شهادت حسین، مسموم شدن حسن و شرح حال دشمنان مردم ایران و دشمنان قوم خودتان برنمیدارید. ملت ایران از دوستی شما سردر نمی‌آورد، دوست ایرانی‌ها هستید یا دوست قاتلان مردم ایران؟

بهانه «اکثریت مردم ایران مسلمانند و دین رسمی ایرانیان اسلام است» یک بهانه و دلیل منطقی و پذیرفتنی نیست، درآوردن نام‌های دشمنان ایرانیان از تقویم ایرانی، یک کار ایرانی و خردمندانه است که از شما توقع داریم. امیدواریم در بیداری‌های پس از نوروز بجای انتقاد از شما سپاسگزاری کنیم. مسلمان‌ها آنچه را که می‌خواهند درست خواهند کرد شما که مسلمان نیستید و التزامی به اسلام ندارید.

سخنانی از دانشمندان اسلامی!

آیت‌الله جوادی آملی: دانشمندان فیزیک، شیمی، بارانشناسی و زمین‌شناسی، بدون پسوند اسلامی نفهم‌اند!
 آیت‌الله حسنی، امام جمعه ارومیه: فردی که مشرک شد باید او را بسوزانیم، اگر با گلوله هم بود اشکالی ندارد!!
 آشیخ... امام جمعه شیراز: گرانی خانه باعث شد جوانان پاک ما به جای مسکن، دوست دختر و دوست پسر بگیرند!
 آیت‌الله خزعلی: حجاب موجب بالا رفتن معدل دانشجویان می‌شود!
 آیت‌الله حسنی: اگر مؤمنین غسل جمعه را انجام ندهند، مشکلات کمبود گاز مرتفع نمی‌شود!!
 حجت‌الاسلام مهدی پور: رواج بی‌بند و باری در یک جامعه، باعث بروز زلزله می‌گردد!

اجرای مراسم شیعیان در دهم محرم (عاشورا) اگر ناشی از جنون نباشد، اثبات بلاهت است. دکتر مهرآسا

جنگ‌های ایران و روم یورش آوردند؛ هزاران و شاید ده‌ها هزار نفر از نیاکانمان را کشتند، و هزاران زن و دختر و پسر جوان را به اسیری گرفتند و در بازار بردگان فروختند؛ و هرآنچه را که ایرانیان داشتند و اندوخته بودند به تاراج بردند اما پنج قرن است شیعیان نابخرد ایرانی، بر مرگ یکی از این قاتلان و یغماگران می‌گریند و بر سر و سینه می‌کوبند. اسفا از این همه بلاهت! وای بر ما و ننگ بر چنین ایمان و اعتقادی که بر مرگ قاتلان پدرانمان این گونه بی‌تابانه عزاداری می‌کنیم. بیش از سیزده قرن پیش دو عرب که با هم قوم و خویش بودند، بر سر تصاحب قدرت و رسیدن به حکومت بر روی هم شمشیر کشیده‌اند و یکی به دست دیگری کشته شده است؛ پانصد سال است که هموطنان گرفتارنکبت تعصب، از کودک و پیر، هر زمان که نام حسین می‌شنوند، چنان گریه‌ای سر میدهند که گوئی هم‌اکنون خبر مرگ نزدیکترین فرد جوان خانواده‌شان را شنیده‌اند. این دیوانگی و بلاهت شامل شیعیان پاکستان، افغانستان، بحرین، عراق و لبنان هم می‌شود. هر سال شیعیان این کشورها با کارناوال عزا در کوچه و خیابان، جنون خود را به رخ دیگران می‌کشند و نشان میدهند که مذهب و کیششان چه اندازه مبتذل است. بوتیوب نمایش دیوانگان را در لندن تماشا می‌کردم و بر حال این خردباختگان که در برابر دوربین تلویزیون‌های همان حضرات عزادار، خود را بیشتر آزار می‌دادند خندیدم. برای اینان تأسف نه فایده دارد و نه جایز است. اینان گرچه به اروپای متمدن و متجدد کوچیده‌اند، اما همان خر عیسی باقی مانده و در جهل مرکب دست و پای بی‌حاصل می‌زنند. کوچ اینان تنها به خاطر فرار از فقر جوامع اسلامی است و فرارشان برای نان و برگ بهتری بوده است. وگرنه بدبختانه نخستین وسیله و مایحتاجی را که در چمدان مغز گذاشته و با خود به دیار فرنگ آورده‌اند، همان بلاهت و جنون تعصب مذهبی است که به صورت موروثی چند قرن است نسل به نسل به هم تحویل می‌دهند.

به حقیقت سوگند مراسم عاشورای شیعیان، در هر جا که باشد مایه‌ی ننگ است. آیا توحش از این بیشتر می‌شود که مادری جگرگوشه چهار - پنج ساله‌اش را با دست چپ نگه داشته و با دست راست قمه‌ی تیزی را بفرقش می‌کوبد و او را خونی می‌کند؟ این ننگ چند برابر می‌شود آن زمان که از دیار و محل تولدت از دست حکومت فقیهان بگریزی و به باور خویش در سرزمین کفر با هزار حقه و نیرنگ اقامت‌گزینی، ولی همچنان در جهل مرکب مذهب دست و پا زنی؛ و آنگاه در محرم کارناوال عزا در خیابان‌های لندن و نیویورک برپاداری و ثابت کنی که این منم که با هیچ ترفندی آدم بشو نیستم و متمدن نمی‌شوم.

روز دهم محرم عرب‌ها و یا عاشورای شیعیان، مانند هر سال آمد و رفت. در وصف کسانی که در این ماه و به ویژه در این روز نمایش خودآزاری می‌دهند و می‌کوشند به شدیدترین روش این سادیسم را به رخ دیگران بکشند واژه‌ای جز ابله و سفیه نمی‌شناسم. امروزه با پیشرفت وسائل ارتباطی، نمایش این دیوانگی از اقلیم‌های بسته سابق برون آمده و در جهان به دید همگان می‌نشیند. بی‌شک شیعیان نیز همین را می‌خواهند و هزینه‌ها متحمل می‌شوند تا این مراسم را به دیگران نشان دهند. در تلویزیون‌ها دیدیم که شیعیان باز در این روز جنون آسا بر سر و شانه‌های خود گِل مالیدند؛ و ابلهان دیوانه وار بر سینه و پشت خود مشت و زنجیر کوبیدند. آنچه به چشم می‌بینیم و به ما تفهیم می‌شود این است که تعصب بی‌حدی که آخوندهای کیش بد سرشت شیعه در عوام و خواص تزریق کرده‌اند، شعور پیروان را به کلی زائل کرده است و تظاهرات پیوسته تکرار می‌شود و خواهد شد. آخوندها قرن‌ها صلا در داده‌اند که هرچه رفتار مؤمنان شیعی احمقانه‌تر باشد، اجر و ثوابشان بیشتر می‌شود. سفاهتی که هر محرم شیعیان نمایش میدهند، حاصل تعصبی است که هیچ ربطی به دین اسلام ندارد. به همین جهت تنها حدود ۸٪ مسلمانان که شیعه‌ی امامی هستند به این جنون مبتلایند و بقیه پیروان محمد اصولاً چنان واقعه‌ای را جز به شکل یک اتفاق تاریخی، نمی‌شناسند و به یاد ندارند. از این رو، هنگامی که در طرز تفکر و شخصیت این ۸٪ دقیق می‌شویم، شناخت این عزاداران از خدا و پیامبر اسلام بسیار کمتر از آشنائیشان نسبت به مراسم عاشور است. آنگونه که آداب، شرایع و فرائض دین و مذهب برایشان بی‌اهمیت است؛ و اکثرشان در سلسله مراتب دین، حسین، و حتا عباس را از محمد برتر و مهمتر می‌دانند. همچنان که علی را از الله برتر و تواناتر می‌شمارند.

گرچه دین‌ها در مجموع پیشیزی نمی‌ارزند و ذره‌ای سود آدمیان در آن ملحوظ نیست، اما مسخره اینجاست که مراسم عاشورا هیچ ربطی به اصول و فروع اسلام شیعی نیز ندارد؛ و بدعتی است که عضدالدوله دیلمی در قرن چهارم هجری بنیادش را نهاد. این مراسم که حتماً باید به صورت کارناوال برگزار شود تا مقبول باشد، عزا برای قتل عربی است که ۶۰ سال پس از هجرت و ۴۹ سال پس از مرگ بنیانگذار دین اسلام توسط عربی دیگر در کشور عراق اتفاق افتاده است.

شگفتی و یا شاید دردناک بودن این داد و فغان در این است که ایرانی برای قاتل نیاکان خویش و ویرانگران میهنش به عزاداری می‌نشیند!! ۴۰ سال پیش از این واقعه حسین و پسر و برادر و اقوام حسین، همراه با دیگر اعراب نجد و حجاز به ایران شکست خورده و خسته از

همانطور که اسلام را شناختیم، بهائیت را هم باید بشناسیم

گفتگو با هم میهن بهایی - آقای حسن فیروزی

مانده از شماره پیش

من در خانه پدر بزرگ می شوم، بی خبر از اینکه زنی که در منزل پدرم هست مادرم نیست، هفت سالم شده میروم به مدرسه، در هنگام نام نویسی شناسنامه ام را می بینم. نام حسن، نام پدر قاسم، نام مادر سکینه، هان چی شد، مادر من که نامش روحیه است چرا در شناسنامه نوشته سکینه؟ رفتم نزد مبصر کلاس به او گفتم نام مادر من روحیه است ولی اینجا نوشته سکینه، مبصر گفت میدانی چه شده، مادرت مُرده بابات رفته یک زن دیگر گرفته، مبادا به پدرت بگویی ها، چون ناراحت میشه، من هم چیزی به پدرم نگفتم، ولی آن روز که به خانه برگشتم دیگر مادر نداشتم، احساس بی مادری تمام وجودم را گرفته بود، خیلی گرسنه ام بود، به زنی که دیگر مادر من نبود گفتم گرسنه ام، گفت آن نان، آن هم پنیر بردار بخور، با صدای بلند گفتم نامادری همین جور میشه دیگه، گفت نامادری یعنی چی، گفتم من میدانم تو مادر من نیستی، مادر من مُرده، نام مادرم توی شناسنامه سکینه است تو که روحیه هستی، گفت نه، در اداره آمار اشتباه شده، ولی دیگر خیلی دیر شده بود من داستان را فهمیده بودم، شب ها همه اش به آسمان به ستاره و ماه نگاه می کردم و بدنبال مادرم می گفتم، گاهی هم به گدای سرکوچه پولی میدادم که برای مادر مُرده من دعای یاسین بخواند.

سالها گذشت ششم ابتدائی را گرفتم، تعطیلات تابستانی بود، پدرم گفت آماده شو می خواهم تو را بفرستم «اهر» نزد عمه ات که او و سایر فامیل را ببینی، برای من لباس نویی خرید تنم کرد، با اتوبوسی روانه «اهر» کرد، پس از دیدن عمه و بعضی از فامیل ها، فردایش عمه گفت، حسن آقا آماده شو امروز می خواهیم برویم مادرت را ببینی، مادرم! کدام مادرم، به عمه گفتم، مادر من که مُرده، عمه گفت، کی گفته که مادر تو مُرده من همین دیروز با او صحبت کردم، گفتم مبصر کلاس گفته، گفت مبصر کلاس غلط کرده، مادرت زنده است.

عصبانی بودم که اگر مادر من زنده است پس تا حالا کجا بوده، سیزده سال سراغ من نیامده، گفتم نه من بدیدار مادرم نمی آیم. پسر عمه هایم به زورکت و شلوارم را تنم کردند و کیشان کیشان مرا بسوی منزل مادرم بُردند. وارد اطاقی شدیم، دیدم پیرزنی کنار یک سماور نشسته تا مرا دید گفت یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور، بعداً فهمیدم آن پیرزن مادر بزرگ من است. ولی پنج شش خانم دیگر هم بودند که آمدند مرا بغل کردند، بوسیدند و رفتند پهلوی مادر بزرگم نشستند، بغل عمه ام کز کرده نشستام، حرف نمی زدم، سرم را انداخته ام پایین، زیر چشمی به زن ها نگاه می اندازم که ببینم کدام آنها مادر من است. در

نگاه یکی از آنها احساس کردم عشق موج می زند، امواج محبتش بسوی من می آمد، چشم از من برنمیداشت، پس از مدتی هرکدام از زن ها به بهانه ای اطاق را ترک کردند، همان زن آمد کنار من نشست، مرا بغل کرد بوسید و گریه را سر داد و گفت، پسر، این خواست خدا بود و هیچ کس مسئول نیست. به خود گفتم، آهان، پس این خدا بوده که این بلا را سر من آورده، آن خدایی که بدنبالش شب ها به آسمان نگاه می کردم و تمام دردهایم را به او می گفتم، پس باعث جدایی من و مادرم بوده. میهمانی و دیدار ما پایان رسید برگشتم خانه عمه ام، سه روز و سه شب در اطاقم را از تو بستم و کسی را راه ندادم و گریه کردم. پس از آن سه روز تبدیل شده بودم به یک انسان دیگر. پرخاشجو، و بیقرار، اصلاً نمی خواستم صورت کسی را ببینم. فردایش دایمی ام آمد که مادرت می خواهد یکبار دیگر تو را پیش از اینکه به تبریز برگردی ببیند، گفتم بی خود می خواهد مرا ببیند، و باناراحتی بدون اینکه مادرم را ببینم به تبریز برگشتم، کلاس هفتم مدرسه بی مدرسه، به مدرسه نرفتم. زندگی دیگر برای من معنی نداشت، آن سال رفوزه شدم، عاصی شده بودم، همه را اذیت می کردم، پدرم جرأت اعتراض نداشت، از وضع و شرایط روحی من میترسید، عشق جاودان من به پدرم تبدیل شده بود به نفرت.

مادرم می گفت من در راه دینم (اسلام) جهاد کردم و بخاطر دینم از شوهرم و از بچه ام گذشتم، و پدرم هم همین را می گفت که من در راه دینم (بهایی) جهاد کردم و از زن و زندگی و فرزندم گذشتم.

بعدها که بزرگ تر شدم، حساس شده بودم که این دین چیست؟ آیا این ایدئولوژی (دین) است که انسانها را خودخواه، مغرور و یک بُعدی می کند یا آدم ها هستند که از این ایدئولوژی ها سوء استفاده می کنند. ولی اینک در آستانه ۷۰ سالگی رسیده ام که ایدئولوژی چیز خطرناکی است، «باور» به هر چیز خطرناک است، بخصوص که آن چیز را مقدس بشماریم. یک کلمه درست کرده ایم بنام مقدس، یک آقایی یک کتابی نوشته آورده و گفته این را خدا نوشته، هرکلمه آن برای ما مقدس است و بخاطر آن کشته می شویم.

من تمام عمرم را گذاشتم سراین کار که در پیش شما اعتراف می کنم «هیچ دلیلی پیدا نکردم که خدا برای کسی وحی فرستاده باشد» و نه قبول دارم می شود با خدا صحبت کرد. من هم هر روز با خدا دعوا می کنم که خدایا این همه فقر و بدبختی مردم مسیبت کیست، تا وقتی که من با خدا حرف میزنم مشکلی نیست، اما روزی که من یا هرکس دیگری بگوید خدا با من حرف زد، خدا به من گفت این کار را نکنم، خدا به من گفت سر بچام را ببرم مشکل آغاز می شود. دنباله دارد.

Thinking points for youth

Religion has actually convinced people that there's an invisible man-living in the sky-who watches evrything you do, every minute of evry day. And the invisible man has a special list of ten things. He does not want you to do. And if you do any of these ten things, he has a special place, full of fire and smoke and burning and torture and anguish, where he will send you to live and suffer and burn and choke and scream and cry forever and ever till the end of time...but he loves you! George Carlin

از شماره ۱ تا ۲۰ و ۲۱ تا ۴۰ بیداری را دو جلد کتاب کرده ایم. این دو جلد خردنامه را هر ایرانی باید در خانه خود در زیر پای شاهنامه فردوسی داشته باشد. تلفن بزنید تا بفرستیم

در وست وود لس آنجلس اگر بیداری گیرتان نیامد سری به کلبه کتاب در ۱۵۱۸ وست وود بزنید. کلبه کتاب برای تهیه هرگونه کتاب فارسی. ۶۱۵۱-۴۴۶ (۳۱۰)

در سن دیاگو اگر بیداری را پیدا نکردید، سری به فروشگاه ساحل بازار در شهر «لا هويا» بزنید. ۹۹۵۹-۴۵۶-۸۵۸

تلفن و فکس بیداری (858) 320-0013
bidari2@Hotmail.com www.bidari.org

اگر شما کتاب «پرواز عقابها» نوشته آقای پرویز مینویی برنامه ساز ممتاز تلویزیون E2 را سفارش بدهید به برنامه های روشنگری یاری رسانده اید. تلفن سفارش کتاب: 832-295-5551

بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

عاشورای حسینی، غوغای دیوانگان؟

در حاشیه روزهای محرم لمپن های «بظاهر» سینه چاک علی، امامی که عاشق خلافت بود، امامی که کشتن انسان ها برایش مانند آب خوردن، راحت بود، در یک برنامه تلویزیونی چندین شب به مداحی علی پرداختند و با حربه یا علی مدد هدف های جمهوری ننگین اسلامی را به خوبی پیاده کردند و تعدادی از خردباختگان مسلمان را هم به سینه زنی به مرکز شهر لس آنجلس کشانیدند. امام علی، امامی که بسیار کشت، ذاتاً، نژاداً، اصالتاً و ژنتیکی قاتل به دنیا آمده بود، مردی که شمشیر از دستش نمی افتاد.

علی تا آنجا که توانست به ایران و ایرانیان ستم روا داشت، او با انتخاب دیوانه ترین و خشن ترین سردار عرب بنام خالدابن ولید پوست نیاکان ما را کند، فرزندان ستمکار و ناجوانمرد او حسن و حسین تا مازندران جلو آمدند و جوی های خون از گشتار هم میهنان مازندرانی ما براه انداختند، غارت اموال مردم توسط حسن و حسین از جمله جنایت هایی بود که این تازیان در ایران انجام دادند. لمپن های اسلامی لس آنجلسی که شرارت از سر و رویشان می ریزد، تلاش فراوانی می کنند که آب رفته و ریخته را بجوی بازگردانند و مردمی را که از اسلام بریده اند به آخور باورهای خود بازگردانند که باید گفت خیلی دیر شده است، مردم باورهای (اعتقادات) خود را کاملاً از این امامزاده های زنباره و دزد و دغل از دست داده اند و شما را تنها گذاشته اند، شمایی که از بین سدها هزار ایرانی فقط ده پانزده نفر ایرانی را توانستید به سینه زنی وادارید. بقیه از واخوردگان سودان و پاکستان و نیجریه ای بودند که به هزینه جمهوری اسلامی در سینه زنی تان شرکت کردند.

U.S.A
San Diego CA 92192
P.O.BOX 22777
BIDARI
بیداری

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129